

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود در خاتمه ای که مرحوم شیخ در خاتمه پنج نوع از مسائل قرار داد. چون ایشان مسائل مکاسب محرمه را وفاقا لمحقق حلی قدس الله نفسه چون مرحوم محقق حلی عرض کردم اولین کسی است که در بین علمای شیعه بلکه حتی علمای اهل سنت هم ندارند، در اول متاجر مکاسب محرمه را منظم کرد، دسته بندی کرد.

فرمودند که مکاسبی که حرام هستند به پنج جهت می شود؛ یکی بیع اعیان نجسه، یکی بیع محرمات و الی آخره...

آخریش هم واجبات، هم محرمات اخذ اجرت برایش جایز نیست هم واجبات.

پنج قسم انجام دادند که عرض کردم هنوز هم در کتب اهل سنت این نظم نیست. در کتب اهل سنت با اینکه فراوان نوشتند این نظم را که مرحوم محقق اینهایی که من دیدم، و الا تازگی چیز دیگر نوشته باشند نمی دانم، از این کتب اهل سنتی که معروف است من دیدم، در آنها این نظم نیست در بیان مکاسب محرمه.

قبل از مرحوم محقق حلی هم نیست. حالا در کتاب شیخ مفید بگیری، شیخ طوسی بگیری، دیگران، ابن ادریس، ایشان این ترتیب را قرار داد، بعد از ایشان هم بین اصحاب جا افتاد که انواع مکاسب محرمه را پنج تا هستند.

آن وقت ایشان مسائلی را ملحق کرد، خاتمه تشتمل علی مسائل، که جزو این پنج قسم در نمی آید. اولی بیع مصحف بود. عنوانش بیع مصحف است.

عرض کردم درباره مصحف فروع دیگری هم مطرح شد و مطرح بود، از زمان پیغمبر (ص) هم مطرح بود. مثل تعلیم مصحف به پول، پول بگیرند قرآن را یاد بدهند. قرائت مصحف به پول که الان زمان ما خیلی متعارف شده، این قراء را می آورند قرائت می کنند پول به آنها می دهند. استشفاء به مصحف، این زمان پیغمبر (ص) هم مطرح شده، الی آخره... حالا دیگر من وارد بحث نمی شوم؛ چون خلال مسئله روشن بشود.

یکی از آنها هم خرید و فروش مصحف بود. و این مسئله از عهد صحابه دیگر رسماً مطرح شد. یعنی ما قدیم‌ترین اقوالی که داریم صحابه است، کم هم نیست عدد صحابه‌ای که از آنها نقل شده است. بعد در عهد تابعین ما آنچه که از صحابه داریم، غالبش حالت لا تبع المصحف است، حالا من اجمال طرح بحث را می‌گویم، بعد انشاء الله تفصیلش را و بعد تابعین، در تابعین هم نسبتاً فراوان است. بعد دور فقهاء می‌آید اصطلاح ما، اول صحابه، بعد تابعین، بعد فقهاء، مثل همین ابو حنیفه و شافعی. معروف در فقهاء هم جواز شد یعنی از صحابه و تابعین عده زیادی عدم جواز است. یعنی عدم جواز، لا تبع دیگر حالا، عده‌ای هم گفتند این کراحت است، این لا تبعش کراحت است. حالا آن بحث دیگری است. لکن ظاهر تعبیر لا تبع است.

پس بنابراین از عصر صحابه مطرح شد که بیشتر نفی بود، بعد عصر تابعین هم نفی بود. عصر فقهاء که آمد به استثنای احمد بن حنبل آن فقهای معروفشان، سه تایی دیگر، شافعی و مالک و اینها، که فقیه مدینه هم هست، اینها قائل به جواز شدند. این راجع به این.

طبیعتاً در روایات ما هم وقتی این مسئله وارد می‌شود، اگر بحث صحابه باشد از امیر المومنین (ع) مطرح است، بحث تابعین باشد از مثل امام سجاد (ع) و حضرت باقر (ع) مطرح است، و اگر عصر فقهاء باشد مثل امام صادق (ع) مطرح است. وقتی که مقارن را بخواهیم، چه می‌گویند؟ تعدیل، معادله، معادله بخواهیم با آنها حساب بکنیم این است، یعنی آن را که بخواهیم معادل حساب بکنیم برای فهمیدن روایات، فهمش این طور است.

ما عرض کردیم در بحثی که متعرض شدیم در شرح مکاسب، ابتدائاً متعرض روایات آن شدیم. البته خودمان. طبیعت کار ما این بود که روایات را تمام بکنیم، بعد وارد بحث فقهی بشویم، و در بحث فقهی هم همین تاریخ، سیر تاریخی‌اش را و پیدا کردن آن ریشه‌ها و اساسی که در بحث بوده است. لکن چون در روایات ما بعضی از نکات در تاریخ این بحث هست، دیگر ما الان فعلاً کمی بحث را عوض می‌کنیم، فعلاً در وسط روایت هستیم، انشاء الله بعد از تمام این امروز فردا باز تسمه روایت خودمان، برگردیم به روایت خودمان.

فعلاً یک پرانتز باز می‌کنیم، چون می‌گویم یک نکاتی در روایات ما، نخواندیم هنوز روایت را، گذاشتیم بعد بخوانیم، گفتیم اول حالا اینجا علی خلاف القاعده متعرض تاریخ مسئله بشویم و زمینه‌هایی که این مسئله داشته است.

در کتب متعددشان نسبتاً شرح مفصلی دادند، چون این مسئله از زمان صحابه مطرح است، تا آنجایی که من دیدم حالا اگر یعنی تا آن جایی که من دیدیم، چون خیلی کامل کامل ندیدم. یکی همین کتاب جناب محلی ابن حزم دیدم، یکی هم مجموع نبوی، در این دو کتاب که خب هر دویشان هم انصافاً استقراشان خوب است تا حدی زیادی. مشابه یکدیگر هم هستند، لکن این کمی بیشتر بود از این

می خوانم از متن کتاب محلی، تا آن جایی که من دیدم از پیغمبر (ص) نقل ندارند. از خود پیغمبر (ص) نقل ندارند. حالا چرا؟ چه شده که از زمان پیغمبر (ص) نقل نشده، آیا زیاد مصحف چاپ نشده؟ به نظر ما اگر بنا بود که از همان زمان پیغمبر (ص) و عهد صحابه این خرید و فروش مصحف خیلی متعارف می شد، الان مصحف های قرن اول زیاد داشتیم. الان یک مشکلی از جانب مصحف های قرن اول، الان خیلی یک بحث جهانی است، یعنی بحث اختصاص به دنیای اسلام ندارد، غربی ها آن روزی هم که روز آخر بحث بود، راجع به این بحث صحبت کردیم.

علی ای حال کیف ما کان متأسفانه شاید یکی از عواملی که بود این بود که خیلی هم الان در آن وقت، مصاحف نوشته نشده یا پخش نشده. علی ای حال البته یک مصحفی است که دو ورقش رسیده، همین به اصطلاح مال شرح معروف

س: صنعا

ج: کجا آقا

س: صنعای یمن

ج: نه نه،

س: بیرمنگام

ج: بیرمنگام، قرآن بیرمنگام ادعا شده این زمان پیغمبر (ص) است. سال هفتم هجری. فعلا تا جایی که من خبر دارم، تنها مصحفی که ادعا شده احتمالا، خود تاریخ آن پوستی که رویش نوشته شده گفتند قبل از ولادت پیغمبر (ص)، حدود ولادت پیغمبر (ص) است. اما تاریخ خط را به سال هفتم احتمال می دهند. ظاهرا تا آن جایی که من خبر دارم فعلا علی وجه الارض آن که ظاهرا ما خبر داریم، مصحفی که منحصر در زمان رسول الله (ص) فعلا داریم، همین است. البته این

س: ۱۲: ۰۷

ج: نه، دو برگ است، دو برگه است، مصحف نیست، دو برگه است فقط. دو برگه ای است که دعوا شده یعنی ادعا شده احتمالا با چیزی که کردند، آن آزمایش کربن چهارده، این مال تاریخش برگردد به سال هفتم هجری زمان پیغمبر (ص)، بعد از این چند تا دیگر هستند، اما آن که زمان پیغمبر (ص) این یکی است.

این راجع به بیع مصحف. طبعاً عرض کردم بیع مصحف یک فروعی هم دارد و من عده‌ای از فروعش را بعد هم چون شیخ انصاری هم دارد، بعضی را اینجا متعرض می‌شویم، یعنی اینجا که الان داریم می‌خوانیم، بعضی هم در فقه. مخصوصاً بعدها اضافه شد کتب حدیث، اگر گفتیم بیع مصحف جایز نیست، کتب حدیث چطور؟ اضافه‌تر به آن شد، کتب تفسیر، مخصوصاً تفاسیری که جنبه مأثور دارد، یعنی تفاسیری که تفسیرش روایت است، چون دیگر دو تا مشکل می‌شود، هم مصحف است، هم حدیث است. دو تا مشکل پیدا می‌شود.

غرض پس یک مسئله اصل مسئله است که بیع مصحف باشد که مطرح شده، لکن مطالب دیگری هم هست، یک قسمتش هم مربوط به آن بنا بود که در بحث اخذ اجرت بر واجبات نگفتیم، حواله به اینجا دادیم. اینجا یک مقداری روایاتش را می‌خوانیم. اخذ اجرت بر تعلیم قرآن. اخذ اجرت بر استشفاء به قرآن. این زمان پیغمبر (ص) است. اصلاً خود تعلیم قرآن را مالیت حساب، این هم به زمان پیغمبر (ص) برمی‌گردد. این که مالیت پیدا بکند تعلیم قرآن، در همان قصه سهل ساعدی، زوجتکها بما معک من القرآن، که خود پیغمبر (ص) تعلیم قرآن را مهر آن زن قرار داد. اینها بر می‌گردد به زمان پیغمبر (ص). تعلیم قرآن هست، مسئله قرائت قرآن در زمان ما فوق العاده متعارف شده. دیگر مسائل دیگری هم هست که بعد انشاء الله.

طبعاً در زمان ما الحاق زمان ما همین نوارها و این چیزها اسمش چیست، سی دی‌ها و اینها، چیزی هم که توش قرآن است، اینها هم ملحق می‌شود به بیع مصحف دیگر، طبیعتاً اینها هم از فروعی است که در زمان ما اضافه شده است.

در کتب محلی ابن حزم، در جلد به اصطلاح ۹ از این چاپی که من دارم. چون بعدها یک چاپ، این چاپ ما ۱۱ جلدی است، یک چاپ دوازده جلدی هم شده، آن چاپ را ندارم، نمی‌دانم. به هر حال در کتاب احکام البیوع تقریباً اوایل است نسبتاً خیلی حالا اوایل اوایل هم نیست.

مسألة و بیع المصاحف جایز و کذلک جمیع کتب العلوم عربیها و عجمیها، بعد ایشان استدلالشان اختصاراً اینجور می‌گویند. لان الذی یباع انما هو الرق او کاغذ، رق یعنی به معنای پوست، یا پوست است یا کاغذ است یا قرتاس است، حالا بین کاغذ و قرتاس، قرتاس به اصطلاح، گفته شده مثلاً فرق می‌کند، قرتاس را می‌ساختند، کاغذ را می‌ساختند، قرتاس احتمال می‌دهم این چیزهای نی بوده که در مصر هم بوده، از آنها بوده، احتمال هم دارد قرتاس یک نوع ورقی بوده که از یک درخت می‌گرفتند، من هم دیدم از چین می‌آورند درختی است شبیه درخت بید است، یعنی یک نوع بید است. تته خود درخت را می‌کنند، صافش می‌کنند، یعنی پوستش را بعد با سر انگشت، قشنگ مثل یک کاغذ است، بسیار لطیف است، ظریف است، صاف صاف در می‌آید، الهی هم هست، ده‌ها برگ کاغذ از آن در

می آید، بدون اینکه احتیاجی به چیزی داشته باشد. و از عجایب این است که با اینکه گیاه هم هست، در زمین هم باشد، در رطوبت نمی پوسد، خیلی مقاوم است این گیاه، من دارم یک قسمتش را.

علی ای حال و المداد و العدیم، عدیم باز پوست است، ان کان مجلدة، و حلیه ان کانت، و زینتی که هست، طلایی که زینت کاری می کردند، ان کانت علیها فقط، در حقیقت ما آن را که می فروشیم این است که کلام الهی که قابل خرید و فروش نیست، کاغذ است، پوست است، نمی دانم فرض کنید جلد کتاب است، اینها، و اما العلم فلا یباع لانه لیس جسم، این خلاصه نظر خود ابن حزم، البته نظر ایشان تکمیل دارد، استدلال ایشان تکمیل دارد، در آخر مسئله می گوید و ما آنجا تکمیل می کنیم کلام ایشان را به گفته خودشان.

خوب دقت بکنید ما غالباً این اقوال را می خوانیم نه فقط به عنوان قول، این سیر تاریخی را خیلی ما رویش مؤکد هستیم. ایشان البته مرتب نیآورده بعد یک جایی مرتب کرده، صفحه آینده حالا می گویم مرتب کرده، خودش هم مرتب کرده، لکن ترتیب را آن ترتیبی که من عرض کردم صحابه است، تابعین است، و فقهاء. بعد که می گوید و هو قول ابو حنیفه و مالک و شافعی این از فقها شروع کرده و ابی سلیمان، مرادش از ابی سلیمان در این کتاب زیاد است، و هو قول ابی سلیمان، در کتاب محلی، مرادش داود بن علی اصفهانی است، مؤسس این مکتب ظاهری، چون ایشان جزو مذاهب اربعه نیست خود محلی، جزو مذهب ظاهری است، البته گاهی هم با داود به علی مخالفت می کند. مرادش از ابی سلیمان یعنی مذهب ظاهری ها. به نظرم ۲۵۰ پنجاه و خرده ای وفاتش است اگر اشتباه نکرده باشم.

و روینا، بعد شروع می کند روایات. این تا اینجا پس چهار تا از مذاهب اسلامی، اسم حنبل را نبرد، احتمال می دهم شاید احمد بن حنبل مخالف بود اجازه نمی داده، علی ای حال ایشان نبرد، اینجا اسم نبرد. آن طرف هم نمی گوید نمی دانم.

تعبیرش حالا تا من روایتی را که ایشان می خواند با حذف اسناد می خوانم. کان اصحاب رسول الله (ص) یکرهون بیع المصاحف، کراحت داشتند. عرض کردیم در روایت ما هم هست، کان علی یکره کذا ما کان علی یکره حلال، البته کردیم از زمان صحابه تدریجاً یک اصطلاحی پیدا می شود. اصطلاح کراحت به معنای حرمت، لکن حرمتی که صریح قرآن نیست. مثلاً از مجموعه سنن درآوردند یا استظهار کردند از مجموعه شواهد. این را اصطلاحاً کراحت می گفتند مراد حرمت است. گاهی هم مرادشان کراحت است. حالا این لذا گاهی مجبور بودند توضیح بدهند که این کراحت، کراحت حرمت است یا به اصطلاح کراحت اعاف، تعبیر می گویند کراحت اعاف است، یعنی بدشان می آمد. و تعلیم الصبیان بالعرش، این که بچه ها را آموزش بچه ها با پول باشد. به اصطلاح امروزی ما اگر بخواهیم این تعلیم الصبیان بالعرش تفسیر بکنیم آموزش و پرورش را برای بچه ها مجانی می دانستند. الان خیلی از کشورها همین طور است، ایران هم همین طور است،

آموزش ابتدایی مجانی است. ببینید این بر می گردد به زمان صحابه اصلا، و تعلیم الصبیان بالعرش یعظمون ذلک، این را بزرگ می شمردند. کار سنگینی می شمردند. چه قرآن بفروشد چه تعلیم ابتدایی بچه ها، این را به اصطلاح یک حق اجتماعی می دانستند، یک حقی برای بچه می دانستند، معنا نبود که از پدر بچه یا از خود بچه اگر اموال دارد پولی از او گرفته بشود. تعلیم ابتدایی را مجانی و بلا اجرت حساب می کردند. این یک.

پس یک نسبت اصحاب رسول الله (ص) به قول خود، چون داود بن علی اصفهانی و این آقای ابن حزم اینها جزو کسانی هستند که مثل ما شیعه نه قیاس را قبول دارند نه اجماع، مثل ما. اینها اولین کسانی هستند که اجماع را به عنوان حکایت قول رسول الله (ص) قبول دارند به عنوان به اصطلاح کاشف، نه به عنوان فی نفسه حجیت ذاتی اجماع. احتمال هم می دهم شاید متکلمین بغداد ما که اضافه کردند اجماع را به عنوان کاشف یواش یواش افتاد، فکر می کنم شاید تأثری هم به اینها داشتند؛ چون اینها قبل از ما هستند. اینها علی ای حال جزو اوایل کسانی هستند که اجماع را به عنوان کاشف حجیت می دانستند. و لذا هم اجماع فقط اجماع صحابه پیششان حجت است. چون بقیه اجماع ها کاشف از قول رسول الله (ص) نیست. ظاهری ها و منهم ابن حزم فقط اجماع صحابه حجت است؛ چون می گویند اگر صحابه اتفاق کردند، و چون از خودشان حرف نمی زنند، حتما از رسول الله (ص) نقل می کنند. کاشف از قول پیغمبر (ص) است. غرض حجیت اجماع کاشف در دنیای اهل سنت تاریخا بر ما مقدم هستند، بر علمایی که الان ما داریم مثل مرحوم شیخ طوسی و مرحوم سید مرتضی و دیگران، این که اجماع به نحو کشف از قول معصوم باشد، این را داود بن علی اصفهانی دارد.

آن وقت وقتی می گوید کان اصحاب رسول الله (ص) این را عادتاً اجماع می داند. یکی از مشکلات ابن حزم و همه فقها این است که یک مطلبی را یک جا قبول می کنند و یک جا قبول نمی کنند. خب این در جایی کمتر از این می گوید این اصحاب است اجماع اصحاب است، اگر این اجماع اصحاب باشد، بعد چرا، ایشان بعد قبول نمی کند.

علی ای حال پس دعوای اجماع شده است. اجماع صحابه بر بیع مصاحف.

بعد تا می فرماید قال ابن عمر، این در این کتاب چیز هم نقل کرده از کلمات معروف، از صحابه است به اصطلاح، وودت انی یا ان حالا، قد رأیت الایدی تقطع فی بیع المصاحف، ظاهرا این نشان می دهد که حالا چون بعضی هایش دارد که از زمان عثمان قبل از

س: از داود گرفتند این را این مطلب را؟

ج: نه داود، یعنی این موثر بوده که در آنها که اجماع، آنها هم چون صریحا گفت اجماع حجت نیست که، حالا همه علما هم اتفاق بکنند، چه ارزش دارد؟ بله، اگر صحابه اتفاق کردند کاشف از قول معصوم (ع) است.

این مطلب را هم چون علمای ما اجتهاد دیگر، چیزی نیست که حالا روایت باشد.

این مطلب را هم علمای ما دیدند با قواعد ما بهتر می سازد. این حرف اینها به حرفشان روشن تر است. ما هم بیایم آن اجماعی را که کاشف از قول، نه مطلق اتفاق، ولو همه مسلمانان اتفاق بکنند، فایده ندارد، تا کاشف از قول امام نباشد ارزش ندارد.

بله، رأیت ان ایدی، البته در غیر از ظاهری ها علمای مالکی خصوص اجماع را علمای مدینه را هم حجت می دانند، نه مطلق اجماع؛ چون اجماع پیش آنها هم همچین اجماعی نیست که حجت است. خود مالکی ها اجماع اهل مدینه را هم حجت می دانند. البته این هم شاید یک زمینه ای بوده برای اصحاب ما چون مالک در موارد زیادی حدود ۳۰۰ مورد ادعای اجماع کرده در کتاب موطع، ۳۰۰ یا ۳۰۱ مورد، ادعای اجماع کرده، خب مثلا این شاید منشأ این تصور بوده، البته بعضی هایش خوب است و بعضی قابل قبول نیست. که مثلاً در مجموعه فقهای که مالک از آنها نقل کرده امام صادق (ع) هم وجود دارد. همین اجماع به حساب تضمینی یا دخولی به قول...

این قال ابن عمر، ابن عمر عبدالله و ددت انی قد رأیت ان ایدی تقطع فی بیع المصاحف، اصلاً دستی که قرآن را می فروشد قطعش بکنید. حالا این در چه زمانی است؟ چون عبد الله بن عمر خب ادامه پیدا کرد. این کلام را کی گفته؟ دقیقاً نمی دانیم که یعنی اصلاً این که این مسئله که خرید و فروش می شده، می فروختند، چون این در روایات ما یک توضیحی دارد. این را دارم می گویم برای زمینه روایات خودمان. که قرآن را می نوشتند افراد، معلوم می شود علنی هم بوده، مثلاً یک عده ای یک گوشه نشسته بودند، کارشان این بود، دکانی داشتند، قرآن را می نوشتند، تجلید می کردند بعد می فروختند.

و من طریق فلان شهدت فتح تستر مع ابی موسی اشعری، این هم یکی از صحابه، یک قصه ای نقلم می کند که یک در این دانیال همین شوشی که الان هست، یک کتابی پیدا شده یک نصرانی گفت آقامن می خرم و گفتند نه این اگر کتاب الله است، مجانی به او دادند. بله، قال قتاده فمن سمع کره بیع المصاحف، لان الاشعری مراد ابو موسی، و الصحابه کره بیع ذلک الکتاب، یعنی همان کتابی که کلام الله، البته آن معلوم نیست قرآن بوده، احتمالاً چون اینها جاهل بودند، قطعه نفیسی از تورات یا انجیل بوده، یک چیزی بوده که او، اینها هم مجانی به او دادند. بله، بعد هم وارد بحث آن می شود.

بعد این راجع به سأل عبدالله بن یزید و مسروق و شریح، اینها از تابعین هستند، اینهایی که خواندیم قبلاً صحابه بودند. عن بیع المصاحف قالوا لا تأخذ لكلام كتاب الله ثمنا، خوب دقت بکنید، لا تأخذ لكتاب الله ثمنا، این تعبیر مشعر به عظمت کتاب است، قد است كتاب است. لا تأخذ لكتاب الله ثمنا، چون ما دنبال این رشته هم هستیم که چون مسئله اگر معلوم شد که عن رسول الله (ص) نیست، آن نکته ای که در پیش صحابه بوده، چه بوده؟ دنبال این هستیم ما دنبال ریشه هایش را پیدا کنیم.

این عبارت لا تأخذ لكتاب الله، عن بیع المصاحف خب نمی شود فهمید چیزی ازش، اما لا تأخذ لكتاب الله، احساس انسان این است که عظمت کتاب، انتصاب كتاب الى الله منشأ شده که خرید و فروش نشود. عظمت كتاب در حدی است که نباید پول به ازای آن قرار داده بشود. چون منسوب الى الله است. ظاهرش این طور است، این عبارت ظاهرش این طور است.

این یک قول است که از صحابه است.

یک قولی هم هست این هم خیلی عجیب است، هم از صحابه نقل شده، هم از تابعین، در روایات ما هم هست. که نفروش لکن بخر، تفصیل بین بیع و شراء، اینجا باز قال عن ابن عباس فی المصاحف قال اشترها و لا تبعها، بخر اما نفروش. متأسفانه حالا بعد من می خوانم یک مقدار عبارات را. تا آنجایی که من حالا چند تایش را می خوانم، از اول خود بگویم بعد اگر استظهار خلاف فرمودید بفرمایید، از این عبارات اینها نکته در نیاوردیم، من نتوانستم نکته در بیاوریم این که اشترها و لا تبعها، بخر و لکن نفروش، حالا این چه نکته ای دارد؟ من نفهمیدم هنوز. یعنی تعابیرشان مشعر به یک نکته ای به یک جهتی نیست.

حالا من چند تا تعبیر را هم می خوانم. این طریق اول بود که اگر شما هم ملتفت شدید بفرمایید. مثلاً جابر بن ابن عباس صحابه، جابر بن عبدالله صحابه، قال فی المصاحف اشترها و لا تبعها،

س: حاج آقا شاید وجهش این باشد که مثلاً خریدن نشان دهنده رغبت داشتن است، ولی فروختن مثلاً یک نوع...

ج: اعراض است مثلاً،

س: بله یک چنین چیزی

ج: علی ای حال استظهارهای خودمان جای خودش، آن محفوظ است جای خودش. من فعلاً در درجه اول می خواهم بدانم در ذهن

این صحابه چه بوده؟ می خواهیم آن ذهنیت صحابه را به قول امروزی ها پیاده بکنیم و تحلیل بکنیم.



باز عن ابن مسعود این هم از صحابه، کره شراء المصاحف و بیعها؛ این هر هر دو کره هم عرض کردیم در زمان صحابه و تابعین و فقهاء، گاهی به معنای حرمت به کار برده شده است. و باز از ابراهیم نخعی، از تابعین، قلت لعلقمه از تابعین، ابیع المصحفا، قال لا، عرض کردم در وقت تحلیل کردم عده ای شان فقط لا دارد، که عده ای کره دارد، عده ای شان لا دارد. خب بنابر این که لا ظاهر در حرمت است. باز عن ابراهیم قال، یک تعبیر نامناسبی را به کار برده نمی خوانم، اصلا مناسب نبوده این جور تعابیر. عن ابراهیم نخعی روایت بعدی انه کان یقول لا یورث المصحف، شبیه این هم ما هم داریم که مصحف به ولد کبیر می رسد به بقیه نمی رسد.

س: حبوه؟

ج: حبوه، هان، مصحف جزو حبوه است.

این عبارت می گوید لا یورث، اصلا مصحف ارث نمی شود. تقسیم نمی شود.

هو لاهل البيت القراء منهم، حالا ما می گوئیم پسر بزرگتر، اینها می گویند لاهل البيت، حالا این احتمال دارد که اگر بنا بشود مالیت حساب کنیم، بخواهیم تقسیم بکنیم، مثلاً یک ثمنش را به یکی بدهیم، یک ثلثش را به یکی بدهیم.

س: نه اینها بحث است دیگر، علی وجه الاستحقاق هست...

ج: حالا آن بحث دیگری است. این معلوم می شود که این احتمال دارد که نکته اش این باشد که تقسیم نشود، تقطیع نشود قرآن.

س: مستحب است دیگر، لباس هایش هم

ج: نه آن بحث دیگری است.

س: حبوه باشد همین جور است دیگر

ج: واجب است نه.

لا یورث المصحف هو لاهل البيت القراء منهم.

با عن عبیدة السلمانی، این عبیده سلمانی جزو تابعین است، جزو مخلصین امیر المومنین (ع) هم هست. کان یکره بیع المصاحف...

من خیلی مقیدم عباراتشان را می خوانم، حذف اسناد می کنم به خاطر پیدا کردن آن نکته فنی است. باز از عبیده سلمانی همین نکته اش

همان است. و باز از محمد بن سیرین، عرض کردیم یک بحثی بیع بوده، مثلاً یک بحث دیگر هم ارث آمد، محمد بن سیرین از تابعین است از اهل بصره هست، از کتاب المصاحف، ظاهراً کتاب یعنی کتابت، نوشتن، بالاجر، قال کُره کتابها، هم نوشتنش، و ستکتابها، کسی را بگیرد برایتان بنویسد، و بیعها و شرائها، اول بحث عرض کردم غیر از بیع و شراء یکی دو تا عنوان دیگر هم اضافه شد. یکی هم همین کسی را اجیر بکند مصحف را برایش بنویسد. گفته این هم کراهت دارد، یعنی حرمت یا کراهت.

البته در اینجا من حالا کاشکی چون طولانی می‌شد، نمی‌خواستم، در این کتاب مجموع نبوی چون شافعی است، از عبارات شافعی نقل می‌کند، این عبارتش را که کراهت به معنای کراهت گرفته شافعی نه به معنای حرمت. دیگر این را الان من وارد بحث نمی‌شوم.

باز از طریق نقل می‌کند بأس التجارة بیع المصاحف، اشعار به کلام الله توش هست، اما خیلی روشن نیست.

باز نقل می‌کند از سعید بن جبیر، که قال اشتری المصاحف و لا تبعها، همان تفسیری که عرض کردم. من عمدتاً این را نقل می‌کنم. قال سألت أبا سلمه، این اباسلمه جزو شخصیت‌های مهم اهل سنت است. این پسر عبدالرحمن بن عوف معروف است. بله، سألت اباسلمه قال اشتریها و لا تبعها، تفصیل، تا جایی که من الان خواندم دیگر، تقریباً همه را خواندم برای اینکه نتوانستیم بفهمیم چه نکته‌ای بوده؟ آن وقت تعجب این است و هو قول حکم بن عتیبه، این از فقهاست، این دوره فقهاست. ببینید صحابه، تابعین و فقهاء، و محمد بن علی بن الحسین، امام باقر(ع)، خیلی عجیب است. ایشان در این کتاب هم از امام باقر(ع) نقل کرد تفصیل بین خرید و فروش، ما هم داریم. دقت فرمودید؟ معلوم می‌شود البته آنها امام باقر(ع) جزو تابعین می‌دانند، در آن رده بندی که من عرض کردم، چون امام باقر(ع) به قول خودشان جابر بن عبد الله را دیده، امروز هم که روز ولادت ایشان است بنا بر قولی صلوات الله و سلامه علیه.

علی ای حال ایشان را جزو تابعین حساب می‌کند روی این حساب. و هو قول محمد بن علی بن الحسین.

باز عن معمر قال سألت زهري از تابعین است، عن بیع المصاحف فکره، عرض کردم اینها یک ابهامی در این جهت هست که کدام یکی مراد است؟

باز از عامر شعبی، که معروف است به شعبی معروف عامر بن شعبی، قال اشتری المصاحف و لا تبعها، از تابعین حساب می‌شود.

عن الحسن، حسن بصری، کره بیع المصاحف فلم یزل به مطر الوراق، وراق عرض کردم در آن زمان اصطلاحاً، الان در اصطلاح عراقی‌ها وراق یا جلاد به کسی می‌گویند که صحافی می‌کند. در اصطلاح آن زمان انتشاراتی بود. وراق مثل همین ابن ندیم معروف که

وراق بود، انتشاراتی بودند. یعنی اینها کتابها را پخش می کردند به این نحو؛ به حسب امکاناتی که داشت فرض کنید مثلاً کتاب فرض کنید مثلاً بخاری یا فرض کنید مثلاً کتاب ابان مثلاً، ابان بن عثمان، آن وراق می نشست می خواند یک نفری می گذاشت این کتاب را می خواند، وراق کارش این بود، بیست نفر، چهل نفر، پنجاه نفر، دویست نفر، سیصد نفر، در آن واحد می نوشتند. تکثیر نسخ به این ترتیب بود. تکثیر نسخ در آن واحد دویست نسخه این کار را، فلم یزل به مطر الوراق، این وراق هم کارش معلوم می شود فروش قرآن بوده است. حسن گفت کراحت است، نمی خواهم، این گفت آقا نمی شود زندگی این طور است، حتی ارخص له، اینقدر به او ور رفت تا اینجا اجازه داد.

خوب دقت فرمودید؟

تا اینجا خود ایشان جمع بندی کرده است. فهولاء، ابو موسی اشعری یک از صحابه، و کل من معه، ایام عمر بن خطاب، این قصه ابو موسی در فتح شوش است که الان هست دانیال، این زمان عمر است. اگر این باشد این قدیم ترین قصه به لحاظ تاریخی است. یعنی مثلاً باید سالهای ۱۶ و ۱۷ باشد، ۱۷ و ۱۸ باشد. این تا این اگر این نقلی که اینها از ابو موسی اشعری باشد درست باشد، چون ما دنبال این لطایف کار بیشتر بودیم تا اینکه اقوال اینها. و لذا گفت هذا ابو موسی الاشعری و کل من معه من صاحب او تابع ایام عمر بن الخطاب، انصافاً این کار این حزم کار دقیقی است، که قصه را تاریخش را بیان کرده است.

یکی ابو موسی، ابن مسعود، عبدالله بن عباس، عبدالله بن زید، عبدالله بن زید من یزید از تابعین است، و جابر بن عبدالله و ابن عمر، ستة من الصحابه باسمائهم، ثم جميع الصحابه باطلاق لا مخالف لهم منهم؛ یک اصطلاحی است عرض کردم این را ابن حزم زیاد به کار می برد، چون قائل به اجماع صحابه است، راه به درست آوردن اجماع صحابه هم این جوری است پیش ابن حزم. یک مطلبی را از دو تا سه تا صحابه نقل می کند می گوید مخالفی هم شناخته نشد، پس اجماع، یک اصطلاحی است. ثم لم جميع الصحابه باطلاق لا مخالف لهم منهم، این راجع به صحابه.

و من التابعین المسمین که اسمشان برده شده، مسروق هست، شریع هست، مترف بن مالک هست، علقمه هست، ابراهیم هست، عبیده سلمانی، ابن سیرین، سالم بن عبدالله، سالم بن عبدالله پسر عبدالله بن عمر است، در بین اهل سنت خیلی غیر از اینکه خود عبدالله بن عمر جایگاه خاصی دارد مخصوصاً در مدینه، که اصلاً فقه عبدالله بن عمر و پدرش است، دو نفر راوی معروف دارد عبدالله، یکی پسرش سالم است، یکی عبدش نافع است. نافع عن ابن عمر، سالم عن ابن عمر، سالم پسر ایشان است، نافع عبد ایشان است.

و سالم و سعید بن المصیب و سعید بن الجبیر و ابو سلمه پسر عبدالرحمن بن عوف و قتاده و زهری و شعبی و الحسن که بصری است، کلهم ماشاء الله تابعینش زیادتر شدند. این هم خیلی عجیب است واقعا خیلی تعجب آور است. این عدد سنگین از صحابه، شش تا، این عدد سنگین از تابعین، کلهم ینهی عن بیع المصاحف.

س: سالم آدم سالمی بود یا مثل پدر بزرگش بود؟

ج: مثل هر دو طرفش بود. پدرش و جدش

و الحسن کلهم ینهی عن بیع المصاحف. خوب دقت بکنید. و عجیب این است در دوره فقهاء که می آید جواز می شود. مطلب تماما عوض می شود. من عمدا خواندم. دوره صحابه دوره تابعین، به دوره فقها که می آید ابو حنیفه و مالک و شافعی همه می گویند جایز است. این خیلی عجیب است، تعجب آورش این قسمت است. با این لیست بزرگی که تهیه کرده ایشان، و لا یراه سوی من ذکر ذلک عنهم من الجمهور ممن لم یصلی ممن لم یسمی، کسی را که اسم نبرد، و ما نعلمه روی اباحه بیعها، اما آن که صراحتاً اباحه طرح شده حسن و شعبی. البته حسن اهل بصره است، شعبی عامل بن شراهیل اهل کوفه است. دو تا از تابعین خیلی معروف هستند. هر دویشان هم خیلی معروف هستند.

و عن ابی العالیه، که این هم در عداد کوفی ها آثارش حساب می شود اما خودش کجایی است الان در ذهنم نیست.

و اثرین موضوعین، دو تا روایت جعلی هم هست. این اثرین اصطلاحاً کلام غیر رسول الله (ص) است. احدهما حالا من سندش را نمی خوانم کان ابن مصبح یا ابن مصبح الان ضبطش در ذهنم نیست، یکتب المصاحف فی زمان العثمان.

پس تا اینجا روشن شد از نظر تاریخی اصل قصه اولی که نقل شده زمان عمر است. زمان عثمان نقل شده که این آقا کارش این بوده، یکتب المصاحف فی زمان العثمان و بیعها، و لا ینکر ذلک، اگر ضمیر به عثمان برگردد، و لا ینکر اگر برگردد از طرف صحابه، از طرف صحابه و لا ینکر ذلک علیه. پس معلوم می شود در حقیقت این بحث بیع مصحف قبل از امیر المومنین (ع) مطرح شده، البته ایشان قبول نمی کند این حرف را.

باز روایت دیگر عن ابن عباس، کان یکره للرجل عن بیعها یتفذاها مجرا و لا بأس لیری، این عبارت ابن عباس جای دیگر هم آمده است. پس ابن عباس گفته که تجارت را قرآن قرار نده، خوب دقت بکنید، نه اینکه اصلاً اصل خرید و فروش. به عنوان تجارت. معلوم می شود جنبه های احترام کلام الله یا ممکن بوده تبعیض بشود، نصف قرآن را پاره بکند، نصفش را بفروشد، شاید مثلاً یک جهات ثانوی

بوده. و لایری باس بما عملت یداه منها عن یبیعها، اما اگر خودش نوشت، چند سوره مثلا نوشت، چند صفحه نوشت، اشکال ندارد آن را بفروشد.

حالا به هر حال بعد ایشان مناقشه ای در این دو تا حدیث می کند که چون کار ما نیست وارد این بحث نمی شوم. بله،

بعد ایشان کمی هم چون این ابن حزم، اصلا معروف است بین اهل سنت که زبان ابن حزم از تازیانه حجاج تندتر است. خیلی مخصوصا به این چهار تا فرقه خیلی حمل می کند. بعد فعین المالکیون و النحفیون، فلان، اینهایی که می گفتند که ما با صحابه مخالفت نمی کنیم چرا آمدند اینجا مخالفت کردند؟ این همه صحابه و تابعین قائلند. علی ای حال. بعد هم یک قصه ای است که این را تکرار می کند که مثلا اینها می گویند که آن روایتی که عایشه راجع به زید بن ارقم گفته قبول نداشتیم، یا داریم یا آن بحث هایی که دارند. ایشان می گوید که بله، باید بگویند که اینجا هم همین طور است، لکن اینجا قائل، می گوید با این همه روایات از صحابه و تابعین، چرا اینها قائل نشدند؟

بعد از اینکه کمی فحاشی می کند، ولکن ههنا، یعنی اعتراضات می کند، ۳۵:۲۱ تناقضهم، خیلی اصرار دارد که فقهای اهل سنت، یعنی همان مالکی و شافعی ها، اینها تناقضات دارند، یک جایی یک چیز می گویند، یک جایی حدیث را قبول می کنند، یک حدیث شبیه به آن را جای دیگر قبول نمی کنند و رد می کنند.

فکل ما تناقضهم فی کل ما تحکموا به فی دین الله، همه اش احکام من درآوردی در حکم، از این کارها ابن حزم زیاد دارد، فقط این مسئله نیست. الا ماشاء الله. و نحمد الله علی السلامه، اما ما نه، راهمان واضح است و دنبال این تناقضات واقع نمی شویم.

خب این اشکال به خودش هم می آید خب شما این همه صحابه اسم بردید.

می گوید و اما نحن فلا حجة عندنا فی قول احد دون رسول الله (ص)، اساس کار بر رسول الله (ص) و قرآن است. کثر القائلون به ام قلوا، کائن من کان القائل، دیگر مهم نیست عمر باشد، عثمان باشد هر که می خواهد باشد. مهم این است که باید از کتاب الله و حدیث رسول الله (ص) باشد. فنقول مثل هذا لا یقال برأی فننسب الی رسول الله (ص) ما لم یقله، خوب دقت کردید؟ من هم که آراء را خواندم اگر دقت بکنید، تماما از صحابه است. خیلی عجیب است هیچ چیزی را از زمان رسول الله (ص) نقل کرده، و هذا هو الکذب علیه چهارا، من امروز برای اینکه یک مقداری هم با اسلوب ایشان، چون می دانید اسلوب ایشان اسلوب اندلسی هاست شبیه نوشته هایی که غربی ها امروز می نویسند، تفکر کتابتشان و روش کتابتشان مثل اینهاست. علی ای حال روش متعارف ما نیست. به اصطلاح مغاربه به اصطلاح به آنهامی گویند در مقابل مشارقه.

و هذا هو الكذب عليه او كذب عليه جهارا، والحجة كلها قول الله تعالى و احل الله البيع؛ می گوید این حرفها صحابه محابه تابعین هیچ کدامش به درد نمی خورد. آن که ما داریم احل الله البيع است، این هم مالیت دارد، ورق اینها مالیت دارد، هیچ دلیلی بر تخصیص آیه مبارکه نیامده است.

عرض کردم این مسئله اصولا از یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای اسلام قدیما و حدیثا این بوده، این تازگی ندارد. این که مثلا در فرض کنید مثلا در اینکه ما در باب مصحف، تمسک بکنیم به اطلاق آیه مبارکه. این اخذ ورد داشته. یکی همان راههایی است که الان اصولیین ما می روند. مثلا می گویند آیه در مقام اجمال است یا در مقام بیان از این حیثیت نیست، احل الله البيع به این حیثیت نیست. این آیه فقط ناظر است به این که فرق بین بیع و ربا، احل الله البيع و حرم الربا، این آیه فقط ناظر به این است، اصلا اطلاق ندارد. این مناقشات غالبا این جور است. الان در کتب ما این طور است. لکن این در اصول ما یک شکل دیگر هم پیدا کرده که مشکل درست کرد و آن اخباری ها.

اصلا آمدند گفتند اطلاقات کتاب را قبول نداریم. هی مناقشات اصولی بود، روشن شد می خواهم چه مطلبی بگویم؟ یعنی انصاف قضیه این را هم باید قبول بکنیم که اهل سنت خیلی بیش از اندازه به اطلاقات کتاب عمل کردند. بیش از اندازه، مثلا فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم، گفتند واو آمده، واو هم اقتضای ترک، شما می توانید اول دستانتان را بشوید، بعد صورتتان را بشوید. خب در روایات ما آمد که بابا این حرف اگر ظاهر آیه باشد، ما سنت رسول الله (ص) هم داریم. قرآن را در سنت، هیچ وقت پیغمبر (ص) اول دستانشان را نشستند بعد صورتشان را. شما بیایید کتاب را با سنت تفسیر بکنید، اخذ به اطلاق نشود. خوب دقت بکنید.

الان اصولیین ما می گویند فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم در مقام اصل تشریع است. اصلا ناظر به این جهت نیست که ترتیب باشد یا نباشد. اگر ناظر نباشد، اطلاق منعقد نمی شود. الان ما مناقشات اصولی ما این جور است.

س: پس خطابات قانونی و اینها کجا می رود؟

ج: باشد خطابات قانونی، باید خب اطلاق منعقد بشود خب، اطلاق منعقد نمی شود.

اخباری های ما دست بالایی زدند. این دیگر از همه دستها بالاتر این بود. دست بالایی که اخباری ها زدند من خلاصه کردم، تفکری که در طی ۱۴۰۰ سال در دنیای اسلام راجع به اطلاقات کتاب و نحوه تمسکش خیلی مختصر و مفید خدمتان، اخباری ها آمدند گفتند اصلا

اطلاقات کتاب قابل تمسک نیستند. کلا، اصلا این باب را کلا بستند. چیزی مقامی مقام بیان و اجمال و اهمال و تشریع و این حرفها اصلا مطرح نیست. کل اطلاعات کتابی، پس دقت بکنید

س: اصلا اطلاقی نداریم؟

ج: داشته باشیم، اطلاق ممکن است در لفظ باشد. این لفظ است لغت است.

س: یعنی لغو است؟

ج: لغو به این معنا اجازه بدهید، مثلا ما توضیح کلام اخباری ها

س: انما يعرف القرآن من خطوب به

ج: حالا آنها هم آوردند، اجازه بدهید. یک اصطلاحی است امروز وقتی در جایی یک مشکلی مثلا در همین دادگاهها و کلا می خواهند تمسک کنند می گویند ماده قانونی فلانی ماده مدنی خاص این طور، به مواد قانونی تمسک می کنند، اما به قانون اساسی یا آنهایی که جنبه شعار دارد، مثل استقلال و آزادی مثلا، به این تمسک نمی شود. یعنی قانون اساسی ترتیب جعلش این طوری است. در مقام وضع نشده، چون اطلاق، اطلاق قانونی یک چیز است، اطلاق لفظی چیز دیگری است. احل الله البیع اطلاق لفظی هست، اطلاق قانونی لفظی است که در قانون گذاشته شده برای رفع شک، خوب دقت بکنید، ناظر باشد به موارد شبهه و شک و رفع آن شک را بخواهد بکند. نکته این است.

س: خب این می شود اطلاق دیگر

ج: آره این می شود اطلاق. این می گوید احل الله البیع از این قبیل نیست. اصلا در شریعت مقدسه قرآن مثل قانون اساسی است. جوری جعل نشده که برای رفع شک باشد. رفع شک را منحصر کرده به اهل بیت (ع). این خلاصه تفکر اخباری ها است. یعنی در اسلام این جور شده، یک قانون اساسی آمده اسمش قرآن، اگر هم شک پیدا کردی شما حق نداری شکت را برداری، شما حق نداری، مثلا آیا بیع مصحف جایز است یا نه؟ ما شک را برداریم با احل الله البیع بگوییم جایز است. می گوید این حق را شما نداری. این انما يعرف من خطوب به را هم به این معنا گرفته، این صریح عبارت من اجتهدا نمی گویم، صریح عبارت ملا محمد امین استرآبادی در فواید المذنبه است.

س: پس فی الجملة قبول دارند ما این اطلاعات را به کاربریم

ج: فقط از طریق اهل بیت (ع)

س: چرا دیگر این مقدار که قدر متیقن

ج: یعنی اگر، نه نمی شود، فقط اهل بیت (ع). قدر متیقن که لفظ است

س: همین دیگر

ج: لفظ که اصلاً اطلاق لفظی مراد نیست. شما فرض کنید می روید نمک می فروشید این که بحثی ندارد، یا نان می فروشید. اطلاق

هدف اطلاق رفع شک است، می گوید شما حق ندارید رفع شکتان را با قرآن بکنید. خوب دقت بکنید. نکته فنی روشن شد؟

آیا بیع مصحف می شود کرد یا نه؟ شک. احل الله البیع می گوید بله آقا می توانیم انجام دهیم، همین کاری که الان ابن حزم کرد. شما

این شک را که آیا بیع مصحف جایز است یا نه؟ با احل الله البیع بر می دارید. اخباری ها می گویند نه شما حق ندارید رفع شکتان را با قرآن

بکنید. اجمالاً بیع درست است که خوب درست است، اینکه جای بحث ندارد که خب، اما جایی که اطلاق یا عموم است، آن نکته اساسی

شک است، بخواهد شک شما را بر دارد، می گوید این شک شما را بر می دارد اما جایی که امام صادق (ع) بفرمایند. اگر امام صادق (ع)

فرمود بیع مصحف جایز است لقوله تعالی، این درست است، این. آن رافع شک هست، نه اینکه نیست، اما بیانش اختصاصاً به اهل بیت (ع)

داده شده، در اختیار هر فقیهی نیست، بگوید آقا من شک دارم بیع مصحف جایز است یا نه؟ تمسک کنم به احل الله البیع بگویم بیع

مصحف جایز است. چون کلام اخباری ها به نظر من دقیق و صریح روشن نشده مرادشان چیست. آن را که آقای محمد امین استرآبادی

دارد این است، اصلاً مرادش این است، اطلاقات کتاب با رجوع به اهل بیت (ع) روشن می شود. اگر شکی دارید در آیه کتاب در یک

موردی که آیا احل الله البیع شاملش می شود یا نه؟ این باید با رجوع به اهل بیت (ع) باشد. خودتان بنشینید مثلاً آیا فاغسلوا وجوهکم و

ایدیکم ترتیب دارد یا نه؟ این را شما نمی توانید بگویید من شک دارم با اطلاق آیه بر می دارم، می گویم ترتیب شرط نیست. خوب دقت

بکنید.

س: پس الان آن که می گوید اطلاقات به قرآن به صورت اهمال و اجمال ذکر شده...

ج: این اصولی هاست، این اصولی هاست.

س: الان این با قول اخباری چه فرقی می کند



ج: اخباری، این می گوید اطلاق دارد بعضی از جاها نه همه جاها. ما می توانیم.

س: ۴۳:۵۳

ج: اصلاً شما نمی توانید هیچ نحوه شکی را با ظواهر کتاب بکنید. چون اینها هم به منزله قانون اساسی هستند که قانون اساسی هم تفسیرش انحصاراً به اهل بیت (ع) است. پس شما اگر شک کردید که مصحف جایز است یا نه؟ مثلاً اگر در روایت اهل بیت (ع) آمد لا یجوز بیع المصحف، شما دیگر به اطلاق احل الله البیع تمسک نکن. دقت کردید؟ اخباری ها می گویند... اصولی ها غالباً از این راه می روند، نه اطلاق نداریم، می آیند بحث اصولی می کنند. اخباری ها اصلاً بحث را عوض کردند، اصلاً شما همچین حقی ندارید. هیچ بشری روی کره زمین حق ندارد به استثنای عترت که بیاید بگوید این آیه مبارکه اطلاق دارد شک را رفع می کند یا نه، این منحصر به اهل بیت (ع) است. اجمالاً بگوییم درست است که خب درست است، جای بحث ندارد که خب می توانید خرید و فروش نان می کنید. اما اینکه شما موارد شک را بخواهید با آن بردارید، مثلاً اوفوا بالعقود عقد بیعه را شامل می شود یا نه؟ بخواهید شما عقد بیعه را با اوفوا بالعقود می گوید شما حق ندارید این کار را بکنید. این فقط منحصر به اهل بیت (ع) است.

عموم آیه مبارکه عقود، عموم دارد یا نه این منحصر به اهل بیت (ع) است. وقت ما هم تمام شد الحمدلله حالا من این را تماشا بکنم. والحجة كلها قول الله تعالى احل الله البیع و قوله عز وجل وقد فصل لكم ما حرم عليكم؛ البته این درمأ کلمات است، این آیه در بیع نیست. فبیع المصاحف كلها حلال، اذ لم يفصل لنا تحريمه، و ما كان ربك نسيا، عرض کردیم در بحث برائت، در کتاب محلی الا ما شاء الله در بحث برائت به این آیه تمسک شده، علمای ما هم نیاوردند. ما کان ربک نسیا و لو فصل تحريمه لحفظه الله تعالى، خوب دقت بکنید، چون ما یک شبهه معروفی داریم، ممکن است آمده تحریمش روایت به ما نرسیده، می گوید نه، اگر هم آمده باشد باید رسیده باشد، خوب، اینها از کارهایی است که اینها دارند. یعنی یک، خدا تحریم این را نفرموده، پیغمبر (ص) نفرمودند، حالا خب احتمال دارد پیغمبر (ص) به این روایت نرسیده، می گوید نه نمی شود، اگر فرمودند باید هم برسد، ثبوت و اثبات در اینجا با هم ملازم هستند. و لذا حتی تقوم به الحجة على عباده، و لذا ما عرض کردیم در بحث برائت، این مبانی مثل اینها هست که اگر ما حدیث پیدا نکردیم، نیست، نه اینکه پیدا نیست به ما نرسیده، نیست و واقعا هم حلال است. و فصل علیکم، این اشد اقوال است.

و عرض کردیم اصلاً ظواهر بعضی از عبارات اصحاب ما هم ابتدائاً همین بود مثل ابن ادریس. حمله ای هم که اخباری ها روی اصالت البرائه کردند روی این مبنا بود. مخصوصاً روی مبانی شیعه که خیلی احکام ممکن است پیش امام زمان (ع) باشد و به ما نرسیده باشد. این

اشکال معروف این سیر تاریخی اشکال. و عرض کردیم مرحوم وحید بهبهانی هم آمد بحث را عوض کرد، و شیخ انصاری که دیگر تکمیلش کرد.

ما می‌گوییم نیست یعنی ظاهراً نیست، ممکن است واقعاً باشد. اما این حرف اصالة البرائة‌ای‌ها نیست. روشن شد؟ این من می‌خواهم مبانی روشن بشود. این می‌گوید اصلاً نیست خدا نگفته قرآن حرام است بیع مصحف، حالا ما مثلاً می‌گوییم بله روایت اهل بیت آمده گفتیم بیع مصحف، آنها اصلاً قبول نمی‌کنند، می‌گویند نیست. احتمال، روایت بوده به ما نرسیده، می‌گویند این هم نیست، چون اگر روایت بود برای حجت است، حجت باید به ما برسد، معنا ندارد که حجت باشد به ما نرسد، این چه حجتی است که به ما نمی‌رسد؟ پس حجت به ما نرسیده پس نیست، پس خدا تفصیل نداده، بیان نکرده، پس واقعاً حلال است. این تفکرات را خیلی مهم است که نحوه فکر درک بشود.

وصلی الله علی محمد و آل الطاهرین